

بسوی غائب گشت که اینچه در ساعت شفرند کو رسیدگشت در ساعت دیگر بیاد او نمی‌ماند و روز بزرگترین نسیان در زیادتی بوده باشد از روز چهارشنبه سوم فخر خدمت ذلیلت را با آصف خان فرموده تخلعت خاصه داده و قلم مرصع بود و مرحمت کردم از آتفاقات حسنه قبل ازین به بیست و هشت سال در همین منزل والد بزرگوارم اور این نصب پیر شیخی سرفراز ساخته بودند مطلعه که برادر او ابو تقی  
به چهل هزار روپیه خرددار سے نموده فرستاده بود آن لعل راجحت تسلیم دنارت پیشکش نموده خواجه ابوالحسن را که خدمت شیخی گزی  
و نور و نیزه داشت به مردمی خود اعتماد نمود جلال آباد را از ابوالقاسم تکیین تغیر نموده بغرب خان مرحمت فرمودم درین  
روز خانه سنگ سفید سے داقع بود فرمودم که آنرا بصورت پیشتر ترتیب داده برسینه آن فیل این مرصع را که مطابق تاریخ  
بجزی بود نقش کردند ع

### سنگ سفید فیل جهانگیر با شاه

در همین روز کلیان پسر را به بگراییت از بجزرات آمد تقدیمات غیر مکرر را این حرامزاده مفسد بفرض اشرف رسیده بود  
از انجمله بوسه زدن مسلمانه را بخانه خونگاه داشته باشد خطر آنکه بمناره این تقدیمه شهرت گندمادر و پدر اور اکثرة در خانه  
خود گور کرده است فرمودم که اور او را بندگانه خونگاه دارند تا به حقیقت اعمال و افعال او باز رسیده شود بعد از تحقیق فرمودم که اول زبان  
اور ابریضه ورزندان ابدی بوده باسگنان و حلال خوران طعام را خورد و باشد چهارشنبه بسر خاکب منزل شد از انجام چکوک که نزول  
نمودم درین منزل چوب بلوشت که برای سوختن بترین چوبه است بسیار بوده شد این منزل اگرچه کوتل دکر پوه نداشت اتمام  
سنگ لرخ بود روز جمعه دوازدهم به آب هاریک دشنبه پیروزهم پورت با شاه مقام شیخی شهرباز چهاردهم بخورد و کابل فرود آمدم صد از  
وقضاۓ کابل را درین منزل بقاضی عارف پسر ملا صادق حلواۓ تفویض فرمودم شاه او حسے رسیده از موضع گلپیار درین مقام  
او را در قریب بعده عدد به رعیت تمام خورد و شد دولت رئیس ده جگری گله چند غیر مکرر آورده گندمایند که در دست المیره دیدم از انجام  
به گرامی نزول اهلان اتفاق درین منزل چانور سے ابلق چشکل موش پران که بزبان هندی گلپیار میگویند آورده نظر لذرا نمایند و  
چشمین لفتند که در خانه که اینجا نور میباشد موش پیرامون آن خانه نمیگردد باین تقریب این چانور را میرموشان میگویند چون ظاهراً  
نمایند بودم به مصادران فرمودم که شبیه آنرا بجهت این اتفاق در اسکلان ترنت غایباً صورت او به گریه پیشکش شا بهشت تمام دارد احمد  
خان را پیر شبیه و تاریب اتفاقان میگش تیعن نموده به عبد الرزاق معمور سے که در امک بود حکم شد که در امک روپیه به تحویلدار عجیب میگش  
پسر را به شبیه و تاریب اتفاقان میگش که شکرند کو تقسیم نماید و هزار برقند از نیزه هبراهی این شکر متفرق گشت شیخ عجمدار گمن دلده

شیخ ابوالفضل پنھصب دو هزاری زادت و هزار روپیه سوار سوار فرازگشته به خطاب فضل خانی ممتاز گردیده پانزده هزار روپیه بعزمخان  
مرحمت شد و بیست هزار روپیه دیگر بجهت مرمت قلعه پیش بلاغ تجویل او مقرر گشت سرکار خان پنجه را به جایگرد لاد خان انغان محبت  
نودم پیشنهاد بیزد هم از پل میان تابع شهر آرا که محل نزول را بات جلال بود در دیر روپیه و نصف دربع آن بر فقراء و محاجان  
افشانده بہ بانع مذکور داخل شدم بسیار به صفا و بظر اوت بنظر در آبچون روز پیشنهاد بود به مقر پان دنزویکان صحبت شراب داشته  
بجهت گری هنگام از جو سنگ که در میان وسطه این باع جاری است و تینینا چهار گز عرض آن بوده باشد بمسان دیم سنان فرمودم  
که این جو سنگ بجهت اکثر نتوانست جست و در گنار جویه در میان جویه افتادند من هم اگرچه حجم اما بآن حسنه که در سن سی سالگی در  
خدامت والد پدرگو از خود جسته بودم درین ایام که عمر من بچهل سالگی رسیده بآن قدرت و چالاکی توائیم جست درین روز  
چفت باع که از باغات تقریباً کامل است پیاره سیر نودم تا حال بحاظ طبی رسید که این قدر راه پیاره رفته باشم اول باع شهر آرا  
سیر کرده بعد ازان به باع مهتاب و باعی که مادر کلان بود من گه بیکم نمیر کرده رسیدم و از آنجا باور نه و باعی که مریم مکانی که مادر  
کلان حقیقی من باشند ساخته گذر کردم و باع صورت خانه یک چهار کلان دارد که شل آن چهار در دیگر باغات کامل نیست و همان  
بااع را که بزرگترین باغ است بله و نذکور است دیده بچاو مقام مقرر مراجعت نودم شاه آلو بر درخت خود نمودی دارد هر رانه چنان  
از ازان بنظر در می آید که گویا قطعه باقی است و بیست که بر شاخه داشته اند نهایه باع شهر آرا شیر باز بیکم و خنزیر زرا  
ابوسعید که عمه حقیقی حضرت ذر دوس مکانی است بناناده اند و مرتبه بزرگه بیان اتفاقه ایشانه در شهر کابل میان لطفت و خوبی باعی نیست  
افسام سیو هاد آنکو هادار و طرادت آن بدرجه بیست که بکفشه باست هر چون آن نهادن از طبع راست رسیقه درست در است و  
در حوالی این باع زیسته لاق بنظر در آمد از مکان آن زمین را خود ارمی نموده فرمودم آبی که از طرف گذرگاهی آید در وسطه این میان  
گرفته باعی ترتیب دهنده که بآن خوبی و لطفت در معموره عالم نموده باشد و نام آن چنان ار نهادم نادر کابل بودم بعضی اوقات  
بنظریان دنزویکان و چهاری بابل محل در باع شهر آرا صحبت پیداشتم و شبهها بعلیا و طبله کابل بین فرمودم که مجلس طلحی یغرا و بفراندازی  
ترتیب داده بر قص از عشک قیام و اقدامی نمودند بهر کدام از جماعت یغرا میان خلقتها داده هزار روپیه رحمت نودم که در میان  
خود چهار قسم نایند و به دوازده کس از عتمده این درگاه فرمودم که یک هزار روپیه در هر روز پیشنهاد را در شهر کابل باشم بقراء و ساکنین  
دار باب احیانیج برسانند و حکم فرمودم که در میان ذهنجاری که بر گنار جویه اوت میان خلقتها داده هزار روپیه در هر روز پیشنهاد را در شهر کابل باشم بقراء و ساکنین  
دیگر سے راسایه بخش نام کرده ام بر پارچه سنگ سفید که طول آن یک گز دعوه آن سه ربیع گز بوده باشد نصب گردند و نام را

با صاحقرا نے ترتیب پافته درا بجا نفیش کر دند و بطرف دیگر نگاشته شد کہ زکات و اخراجات کابل را بال تمام بخت بزم گرس از اولاد و اعفاب با بخلاف این عمل نماید بغضب و سخط الٰی گرفتار آیدن از مان جلوس این اخراجات معمول مستمر بود هر سال سپاهیانے کلی بدین علت از بندو های خدا ایسگر قند رفع این بدعت در زمان سلطنت من شد درین آمدن به کابل بخفیت و رفاهیست تمام در احوال رعایا و فرم آنجا واقع شد و نیکان و ریسان غزین دنواحی آن به خلعتها و نواز شهاد فراز گشتند و مطالب و متعاصد سے که داشتند با حسن و جو فیصل پذیرفت از عجائب اتفاقات آنکه روز بچشمیه همیز دهم صفر که به شهر کابل داخل شدم مطابق تاریخ هجری است فرمودم که بران سنگ نقش کردند و قریب به تختی که در دامن کوه جنوب رویه کابل واقع است مشهور بخت شاه صفحه از سنگ برآورده اند که حضرت فردوس مکانی بر انجاشته شراب و شیان فرموده اند یک حوض مرد بر یک گوشه این سنگ کنده اند که قریب بد من بندوستان شراب پیگفتند باشد و نام مبارک خود را تاریخ بر دیوار صفحه نمکور که متصل بکوه است باین عبارت نقش نموده اند که تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیر الدین محمد پسر ابن عمر شیخ گورکان خلد الله ملکه فی سلطنه من هم فرمودم که تخت دیگر در بر ابر این صفحه ثراشیده و حضجه بجان دستور برگزار آن کند بیدند و نام مردانه صاحقرا نے بر انجا نفیش کر دند در روز سے که من بران تخت ششم هر دو حضجه را فرمودم که از شراب پرسازند و به بندو ها که در انجا حاضر بودند دادند شاعر از شراء غزین در آمدن من به کابل این تاریخ پافته بود

### پادشاه بلا و بفت نسلیم

اور ایه خلعت و انعام نواز شر نموده فرمودم که بر دیو امتصل بر تخت نمکور این تاریخ را ثبت نمایند پنجاه هزار روپیه بر پرور گفت شد وزیر الملک را بیرونی ساختم به قلعه خان فرمان صادر شد که یک لک و هفتاد هزار روپیه از خزانه کشور به مد دفعه شکر قند صار و دانه نماید سیر خیابان کابل و بی بی ماه زدن نموده بحکام آنجا فرمودم که بجایه در خانه که حسن پیگ رویا به بردیده بود نهاده اشاند و او لئک یورت چالاک رانیز سیر کرده عجیب جایه به صفائی بنظر ده آمد رئیس چکری یک رنگی به تیرزده آور دنما این وقت زنگ را تدیده بودم به بزرگویی می نماید تفاوت بزمین بر شاخست شاخ رنگ خدارست و شاخ بزرگست ماریع است تقریب احوال کابل و اتفاقات حضرت فردوس مکانی بنظر میگذشت تمام بخط بمارک ایشان بود گرچه از جزو آن را که بخط خود دو ششم در آخر اجزا نمکور هم عبارت نیز کی تعلم آوردم ماظا هر شود که این چهار جزو بخط من است با وجود آنکه در بندوستان کلان شده ام در گفتگو نوشتمن تبرکی عاری نیشم در بیست و پنجم صفر با اهل محل سیر خلاکا ه سفید سنگ که در نهادت صفادخی بود نموده شد روز جمعه

بیست و ششم سعادت زیارت حضرت فردوس مکانی در پا قائم روطعام دنان و حلوا بسیار بروج گذشتگان فرمودم که به فقر تقسیم نمودند رفیعه سلطان بیکم ختر میرزا هندال تا حال زیارت پدر خود را کرد و بودند درین روز با آن شرف رسیدند و در چشنه سوم ربیع الاول در خیابان فرمودم که اسپان غاصه دونده حاضر کردند شهزادها و امراها و دانیدند یک اسب کنک عربی که عادل خان و ای دکن بجهت من فرستاده بود از همه اسپان بترد وید و در همین روزها پسر میرزا سخن‌بازاره و پسر میرزا اماشی که کلان فران سرداران هزاره بودند آمده طازمت کردند هزارها و صنه میرداد و اسب درنگ که به تیرزده بودند آورده گذرانیدند بلکان این زنگها دیگر ویده نشده بودده و داده از یک بار خود کلان بزرگ تر بود خبر رسیدن شاه بیگ خان حاکم قند خوار به پرگنه شور که جاگیر است رسید بخاطر قراردادم که کابل را با عنایت کرد و روانه هندوستان شوم عرضه اشتبه راجه زرسنگد و آمد که برادرزاده خود را که فتنه ایگزی میکرد بدست درآورده بسیارے از مردم او را به قتل رسانیده است فرمودم که به قلعه گوایمار فرستد تا در انجام قید و محوس بود باشه پرگنه گجرات سرکار پنجاب به شیرخان افغان محبت شد چین قلیخ ولد قلیخ خان را به منصب هشت صدی ذات و پانصد سوار سفر از ساختم به دوازده هم خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پاسه او برای سیربانع شیراز را برداشتند و هر پدری گذشت که او را سیربانع مذکور نه فرمایم قلعه آمک و نواحی آن از تغیر احمد بیگ بظفرخان محبت نمودم بنای خان که به دفعه افغانان بنگش تعین یافته بود پنجاه هزار روپیه شفقت شد در چهاردهم علی خان گزورا که از طازمان قدیم والد بزرگوارم بود و داروغه نقارخانه با و تعلق داشت به خطاب نویحه سفر از ساخته به منصب پانصدی ذات و در بیست سوار ممتاز گردانیدم همان سنگ پسر زاده راجه مان سکون را چشم محبت دفعه سه دران بنگش تعین نموده را هم دام سرا آتالیق او ساختم و در جمعه هشتم دهم وزن قمری سال هملم واقع شد و پیاراز روز غد کو گذشتند این مجلس منعقد گشت و هزار روپیه از جمله زر و زلن بد کس از بند و های معمدو خود دادم که به سحقان وار پا به اخیه ایشان قسمت نمایند و درین روز عرضه اشتبه سردار خان حاکم قند خوار از راه هزاره و غزنی ر رسید به دوازده روز پیشمنون اینکه پیچی شاه عباس که روانه درگاه است داخل هزاره شد شاه پردم خود نوشته است که کدام واقعه طلب فتنه چوبے حکم بر سر قند خوار رسیده است مگر تبدیل اند که نسبت اپه سلسله علیه حضرت صاحب فرانسی با تخفیض ره حضرت جنت آشیانی داده اند و اینجا دایشان در چشم مرتبه است اگر اینها آن ملک را در تصرف آورده باشند به کسان دلازمان برادرم جهانگیر بادشاه پهروه بجا د مقام مراجعت نمایند بخاطر قرارگرفت که په شاه بیگ خان پیش این که را و غزنی را بر دشی خصیط نماید که متعدد دین قند خوار پیغایخت به کابل تو اند آمد فاضی نور الدین را در همین روزها به منصب صدارت سرکار ماوه آجین تعین نمودم پسر میرزا شادمان هزاره و پسر زاده فراهچ خان که از امراء معتبر و عده

حضرت جنت آشیانے بودند آمده ملازمت نود فراچه خان زنے از مردم هزار و خواسته بوداين پسر از د متولد شده است روز شنبه  
نور د هم را ناشنکر و لدرانا او د سے سنگه را به منصب د هزار و پانصدی ذات و هزار سوار ممتاز ساختم برآسے منو هم منصب هزاری  
و شش صد سوار حکم شد افغانان شنواری قوچی آور ذم که پسر د شاخ او یک شده بود به شاخ آهوسے زنگ شباہست داشت همین  
افغانان بزرگ بارخور سے کشته آور ذم که مثل او نمیده بود مم بلکه خیل هم نکرد و ام په صوران فرمودم که شپیه او بکشند چهار من بو ترکان دست  
بود در ازی شاخ او یک دنیم گز به گز در آمد روز شنبه بیست و سیتم شجاعت خان را به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار  
ایضاز بخشیدم و حولی گوایمار بجا گیر اعیان خان مرحمت است. قاضی عزت العهد را با برادران بخدمت بنگاش تعین فرمودم آخراهای همین  
عرضه است سلام خان از آگره با خلیه جهانگیر قلی خان که از بخارا با دنو شته بدر سید مضمون اینکه تباریخ سوم صفر بعد از یک پهر  
قطب الدین خان را در بردوان از ولایت بنگاله علی قلی استاجلو زخم زد و بعد از د پیش ب شب در گذشت پ تفصیل این محل آن که  
علی قلی نمکور که سفره چی شاه اسماعیل والی ایران بود بعد از فوت او بنا بر شرارت و فتنه الگزیری که در طبیعت داشت بگزخیز به قدرها  
آمد و در ملستان خانخانان را که برسد ولایت تلمبه تعین شده بود ملاقات نوده بمراہی اور دانه ولایت نمکور شد خانخانان غابه از اور  
داخل بنده بای سر ایشانے ساخت و دران سفر خدمات بقدیم رسانیده به منصب فرانور حالت خود سفر از گردید و دسته در خدمت  
والد بزرگوارم بود رای امیکه بد ولایت متوجه ولایت دکن شدند و مرد بر سر را نمکور فرمودند آمده نوکر من شد. اور اخطاب شیر افگانی  
سفر فراز ساختم چون از آله آباد بجهت ولایت والد بزرگوار آدمم بنا برنا اتفاق نیست که نسبت من بطبور رسید اکثر ملازم و مردم من تفرق شدند  
او هم درین وقت از خدمت من جدا ای اخیه از نمود بعد از جلوس از روی مرد تغیرات اور اور نظر نیا ورد و در صوبه بنگاله حکم  
جا گیر کردم و از انجا اخهار رسید که امثال این فتنه جویان را درین ولایت گذاشت لائق بیست پ تطلب الدین خان حکم رفت که اور  
بد رگاه پرسند و اگر جمال فاسد باطل کند به مزار ساند خان مشار ایله اور ابو ایجه می شناخت با مردمی که حاضر بودند بجز در رسیدن  
حکم ببردوان که جا گیر اد بود ایلغار نمود و اچون از رسیدن قطب الدین خان خبر دار می شود تنها با دو جلو دار باستقبال متوجه میگردند  
بعد از رسیدن دور آمدن بیان فوج خان مشار ایله مردم اور اهله رسیدند اچون فی الجمله ازین روی قطب الدین خان پ د منظمه  
شدند بود از روی فریب میگوید که این چهار دش تو برگشت خان نمکور مردم خود را منع کرده تنها با د همراه می شود که مضمون حکم را  
خاطر شان سازد درین وقت فرستت جسته فی الفور شمشیر کشیده و دسه زخم کاری با دیر ساند چون اینه خان کشیری که از حاکم زاده  
کشیر خان مشار ایله نسبت دجت تمام داشته از روی حلال نگی مرداهی خود را رسانیده زخم کاری بر سر علی قلی سے زند

و آن متفنی شمشیر سنجی بانبه خان نزدۀ زخمیش کاری می‌افتد چون قطب الدین خان را باین حالت ویدند مردم بحوم آوردند او را پاره پازد ساختند و به هنهم فرستادند ایند که همیشه در هنهم جا هست آن بدجنبت رویاه بوده باشد ابته خان همانجا شهادت یافت و قطب الدین خان کو که بعد از چهار پهردر منزل خود بر جمیت ایزدی پیوست ازین خبر ناخوش چند نویسم که چه مقدار مصالتم و آزرده گشته قطب الدین خان کو که پیشله فرزند عزیز دبرادر هر یان دیار یکجیفت من بود تقدیرات الی را چه تو ان گرد رضاپه قضا داده صبر را پیش نهاد یهست خود ساختم بعد از رحلت حضرت عرش آشیانه و شنقا رشدان آن حضرت شل دو تفصیله که فوت مادر قطب الدین خان کو که دشادت باقیان اد بوده باشد بر من نه گذشته است به روز جمعه ششم ربیع الآخر به منزل خرم که در اورنہ باخ ساخته بود و الحنی عمارتیست خوش دلیس موزون رفتم اگرچه سنت پدرم این بود که در هر سالی دو مرتبه مطابق سال شمسی و سال قمری خود را اوزن میفرمودند و شاهزاده هاراد همین سال شمسی بوزن در می آورند غایتی اورین سال که ابتداء شاهزاده همین قمری بود از سن فرزند خرم چون گیان و منجان بعرض رسانیدند که فی الجمله گرانی طالع در سال نمکور واقع است و مرا جشن نیز از حد اعتقدال منحرف گشته بود فرمودم که ادرا به طلا و نقره و سائمه فلزات بدستور معموده وزن نمودند و به نقره ادار باب اخیانج زرنده کو تقسیم نمودند تمام آزرده منزل با خرم خورمی و خوشحالی گذشت و اکثر پیشکشها سے او پسندیده افتاده چون خوبیها سے کابل را در بانه که اکثر میوه هایش خورده شده بود بنا بر لطفه مصلحتها و دور سے از پاس نخست روز میشنبه چهارم ماه جمادی الاول حکم کردم که پیشخانه به جانب ہند وستان بیرون بزند بعده از چند روز از شهر برآمده جلکه سفید سنگ محل رایات جلال گشت اگرچه مهوز انگور به کمال زیسته بود اما پیش ازین مکر را انگور خوب کابل خورده شده بود اقسام انگور خوب بیشود خصوص صاحبی کششی شاه الوهم بیوه خوش خوار خوش چاشنی است نسبت به پر یوسوپ پیشتر میتوان خوردن من در پیک روز تا صد و پنجاه دانه ازان خورده ام مراد از شاه الوکیلاس است که در اکثر جاهای دلابت بشود چون کیلاس به کیلاس که از نامها سه چلپا سه است مشتبه بشد حضرت والد بزرگوارم آزا شاه آلان نام کردند زرد آلو پیوند خوب بشود و فرادان سنت غاییانه ده باع شهر اور از خنیست که آزا پیرزاده محمد علیم عموی من نشانده بود و پیغمبر ای مشهور است زر دلو این دخت بسته بدیگر در را نهاده دشقا لوم یعنی تقبی باید و بشود اما استان شفقا کو اورده بودند و حفظ نمودند و زن نمودم برای بیست پنج روز پیش که شدت و چفت مثقال همول است بوزن ده آمد و با وجود لطافت یوسوپی کابل سیکل دام در زانه من لذت ابته ندار و پرگره مهابن در جا گیر مهابت خان هم جمیت شد بعد از هنهم شبی احمد بیان په منصب پنجمین دات و دویست سورا سرفراز گردید مبارک خان سروالی به نوجداری سرکار حصار نمین بافت فرمودم که پیغمبر افرید ون بر کاس را در صوبه آلم آباد جا گیر نمایند در چهار و هم ماه مذکور را در ادب خان

برادر آمفت خان را به نسبت هزاری ذات و پانصد سوار سوار فراز ساخته خلعت خاصه و اسپ عنایت نموده خدمت بخشی گردید  
پنه و حاجی پور را با درست کردم و چون قوربگی من بود بدست اشکشیر رفع بجهت فرزند اسلام خان صاحب صوبه و لایت مذکور  
فرستادم و در قشیکه می فرمیم در حوالی علی مسجد غریب خانه علیکوتوت کلانه را که در جهه برادر بخوبی بود دیدم که گلوه مار را  
بدرازی یک نیم گز خفه کرده اور اینم جانه ساخته است بجهت تماش اساغه تو قع نمودم بعد از آنچه جان داد در کابل بن رسیده  
که در زمان سلطان محمود غزنوی بحوالی فتحاک را بیان شنخه خواهی با قوت نام دفات یافته در غارے دنون است وجسد او نا حال  
از بکد بکر پا شبد و بیار خرب نموده که از واقعه نویسان متعتم خود را باجراء فرستادم که بغار نمود کور فته او حال را چنانچه باشد لاحظه  
گرده خبر شخص پیا در نماده بعرض رسانید که لصفت بدن او که بزین می تصل است اکثر از بکد بکر فرور بخته دلخیشه دیگر که بزین رسیده  
بحال خود است ناخن دست و پا موی سرمه رنجته موسی بیش و بروت تا یک طرف مینی فرد رنجته از تار بخیله بر در آن غار نقش  
گرده اند چنین ظاهر مشود که وفات ادیپشتر از زمان سلطان محمود بوده است کسی این سخن را بوقتی نمیداند و روز پیش از پنجم دهم  
ارسلان بیه حاکم قلعه کامبرد که از تو که این میانه ولی محمد خان والی قوران بوده آمده ملازمت کرد چیشه شنیده و پیش که پیزرا حسین  
پسر شاهزاده بیزرا اوزبکان کشته اند درین ایام شنخه آمده عرضه شسته بنام او گذرانید و لعل پیازی زنگ که به سر روپیه می ازدی  
برسم مشیکش آورده بود اراده را استدعا آنکه نوجیز بکه این تعین گرد و تا بد خشان را از دست اوزبکان برآورد که خبر مرضع بجهت  
او فرستاده شد فرمان صادر گشت که چون رایات جلال درین حدود نزول دارد اگر فی الواقع بیزرا حسین پسر میرزا شاهزاده  
قوی اولی آنکه به خدمت شتابه تامنیات و دعیات ترا برآورده روانه بد خشان سازیم دولت روپیه بجهت خرچ لشکرے  
که به همراهی مهاسنگه و رامداس که بر سرمندوان میگش تعین پافته بودند فرستاده شد و روز پیش از نیست دوم بپا لحدار فته  
تماشا سه عمارات آنجان نمودم جاییکه قابل نشیمن من باشد بود فرمودم که این عمارات را درین کنند و محل دیوان خانه باشد اما  
ترتیب دهنده درین روز از استالوف شفتالویه آورده برا بر سر به بکلانه که نا حال باین کلانه شفتالو دیده نشده بود فرمودم  
که بوزن در آورند بقدر شدت دسه روپیه اکبری که شصت دلار بوده باشد برآمد چون دلصفت کردم و آن اذینکه دلصفت شد و مغزان شیرین بودند کابل  
ازین بیشتر میوه از اقسام میوه های سر درختی خورده نشد و در بیست و پنجم از ماهه خبر رسید که بیزرا شاهزاده عالم فانی را دادع  
نمود الله تعالیه اور اغريق رحمت خود گرداناد ازان روزی که به خدمت دال الدین رگو ارم آمد تا وقت رحلت از وامر لفعلن  
پیاده کر باعث غبار خاطرا شرت گرد چیشه مخلصانه خدمت بیکر دمزا سے مذکور بحسب ظاهر چهار پسر داشت حسن و حسین که از بک

پاشیدم درین روزه و قنیکه به بست برآمدن از کابل برپیش میشد من بحیرت امیر الامرا شاه بیگ خان رسید. خبر تند رشتی این دو بنده عمه را برخود بفال مبارک داشتم روز سه شنبه بازدیدم از جلکه سفید شگ پیاس کرد که کوچ نموده بگرامی منزل شد تا مش بیگ خان در کابل گذاشتیم که تا آمدن شاه بیگ خان بو اجی از شهر و زواجی خبردار باشد روز سه شنبه هیزدیدم از منزل نچاک دو نیم کروه برآهد و از طلے نموده برچشم که بر کنار آن چهار چنار است نزول واقع شد پیچ کس ناغایت در صد و تریب این سر منزل نشده از حالت و قابلیت آن غافل افتاده اند بسیار به یکی قیمت چاپیست و قابل آنست که در دعمار نه و جائی بساند در همین منزل شکار قرغندیگ واقع شد تجنبنا یک صد و دوازده آهون غیره شکار شده باشد بیست و چهار آهون رنگ دنچاها آهون سرخ دشانزده بزرگویی تا حال من آهون رنگ راندید و بودم لحن که عجب جانور خوش شکل است اگرچه آهون سیاه هندستان بسیار خوش بست پیغدرمی آید غایتاً این آهون را بست و ترکیب نموده دیگرست فرمودم که توچ درسته را زدن کردند توچ یک هنون همی و سه هزار برآمد و زنگ دومن و ده سی سر نگه باین کلانه چنان بیند و بد کرد و دوازده سگ دومنه تیز نگه بعد از آنکه آنده شده بود او را به صد هزار محنت گرفتند از گوشت گو سنند و بزرگری گذشتند گو شسته به لذت آهون رنگ نمی باشد در همین موضع شکار هکنگ پیش شد و اگرچه از خسر و مکر راحمال ناشایسته بوقوع آمد و قابل هزار گونه عقوبت بود همین ری نگذشت که قصد جان او نمایم با آنکه در فانون سلطنت و طریقه جهانداری مراعات این امور را پسندیده است چشم از تقصیرات او پویشیده او را در زمایت رفاقت و آسودگی نگاه میداشتند ظاهر شد که او کسان نزد بعشه او باش ناعاقبت اندیش می فرستاد و آنها را به نساد و قصد من ترغیب نموده بوعده های بسیار میباخته است جمعی از تیره روزگاران کوتاه فکر بیکدیگر آلفاگی نموده بینخواستند که در شکار های که در کابل و اطراف آن واقع بشد قصد من نمایند از نجا که کرم و خفظ امداد تعاملی هست توفیق این غنی نمی باشد روزه که سرخاب محل نزول گردیدیکه ازان جماعت سرباز زده خود را به خواجه دیسی دلوان فرزند خرم میرساند و می گوید که غریب به پانصد کس پانصد خسرو بافتح العد پیر حکیم ابوالفتح نور الدین پسر غیاث الدین علی اصف خان و شریعت پسر اعتماد الدین تلقن شده فرست طلب و قابو جویی اند که قصد دشمنان و بد خواهان با او شاه نمایند خواجه دیسی این سخن را بخرم میرساند و او بیه طاقت شده این غنی را در ساعت میگفت من خرم را دعا شریعت بخواهیم باز بجا طرد سید که چون بر سر فرد افتم گرفت و گیر آنها باعث شورش و برخوردگی ارد و خواهد همان سردار فقیرها و فسادر افرمودم که گرفتند و فتح العد را متفيد و مجموع بیعت خود را در خود گیر اند و سعادت دیگر را باش چهار سه که نکره

آن سیاہ رویان بودند بیمار سازاندند قاسم علی که از ملازمان حضرت عرش آشیانے پر بعد از جلوس اور انجام دادن و بیان خانه خود را در باب اسخنان نمود که میساخت روزی بفتح الله گفت که معلمیکه خسر دگر نخواسته  
سرفر از گردانیدم و ایم فتح الله را نادو لتوواه بازمی نمود در باب اسخنان نمود که میساخت روزی بفتح الله گفت که معلمیکه خسر دگر نخواسته  
و حضرت اور اتفاقی می نمودند به من گفتی که پنچاب را به خسر دینباد داد و این بحث را کوتاه کرد فتح الله منکر شد از طرفین رجوع  
بسو گند نموده بناهله کردند ازین گفتگو و پانزده روزه که گذشته بود که آن بیه سعادت منافق گرفتار گردید و شامت سو گند در رفع  
کار خود ساخته روز شنبه بیست و دوم جمادی الاول خبر نوت چکیم جلال الدین مظفر اردستانی که از خانواده حکمت و طبیعت  
بود رسیده مدعا این معنی بود که نسبت من به جاینوس میرسد بپر تقدیر معالج بے نظر بود تجریه او بر علم او زیادتی داشت چون  
بغایت خوش قیانه و خوش ترکیب بود رایام ساده رویها به مجلس شاه طهماسب بپرسد شاه این مصوع را بر دینخواهد.

### خوش طبیعت بیانات همراه بیار شویم

چکیم پاد علی که معاصر او بود فضیلت بر وزیریاری داشت غاییتا در علاج دلیل قدم و صلاح و پاکیزگی اطوار و اخلاص حکیم نمود که  
تریاوه است و یگر اطبای رمان نسبتی باوند نداشتند در اسے طبیعت بسیار خوبیها با او بود اخلاص خاصی بمن داشت در لامپور خانه  
دانست در غایت لطف است وصفاً کمر را التماں نمود که اور اسرفر از سازم چون خاطرا در بغایت غرز بود قبول این معنی نمودم حکیم نمود که  
قطع نظر از نسبت وصفاً کمر را التماں نمود که اور اسرفر از سازم چون خاطرا در بغایت چنانچه در آنکه آباد نمی تواند دیوان سرکار خود  
کردم بنابر کثرت دیانت در معاملات همایت بسیار سخت گیر بود ازین رنگند مردم از سلوک او آزارده بودند قریب بست سال قرح  
شش داشت و په حکمت یک طوری خود را نگاه میداشت در آنها سخن کردن اکثر اوقات او را سرفه دست پیدا کرد خساره و  
چشمها اوسرخ میشدند و رفته رفته زنگ از په کبودی بینجیر میگشت که ربا و گفتم تو علیک و دانای چرا علاج کوشت خود نمی کنی بھر فریانید  
که فرجه شش ازان بابت نیست که علاج آن گوان کرد در آنها این کوشت بکے از خدمتگاران نزد یک او در میان ارویه که همراه روزه  
بگو و دن آن مصاد بوزیر داخل نموده په حکیمی خوراند چون این معنی ظاهر میگردد در صدر دل علاج آن میشود در خون کم ناکردن بسیار بیان  
داشت هر چند هم در می بود بحسب آتفاق شبهه بصحبت خانه پیر و در صرفه بر او غلبه نمود و آن ریش و جراحت شش او میکشاند چندان خون  
از دهان و دماغ اور دان میشود که پیو شگشته می افتد و آواز حمیب از وظایف همیگرداند آتفاقی بی جراحت شده بصحبت خانه در می آید و ادار  
در خون آغشته دیده فرماید میکند که حکیم را کشته اند بعد از طاخنده ظایه همیگرداند و در پنون او آثار از خشم ظایه بیشتر است رهان فرجه شش است  
که نسبتی شده فلیج خان را که عالم لا چور بود بخبردار میساند و این معامله را تحقیق نموده اور این خاک بسپارند فرزند قلبی از ولمازو

در پیش و چهارم میان باغ دفا و نیمه شکارے واقع شده و قریب چهل آب و سرخه کشته شد. باشد ما ده بوزه درین شکارگاه بست افتاد زمینداران آنجای غمانی و افغان شانی آمده گفتند که درین صدد پیش سال نزدیکیم و نه از پدران خود شنیده ایم که درین سرزمین بوزدیده باشند. دوم جمادی الآخر در باغ دفا نزد مجلس وزن شمسی منعقد گشت درین روز ارسلان بجهت نام او را که که از سرداران و امراء بجهت المؤمن خان بود و درینجا حکومت قلعه کامرو با تعلق داشت قلعه را بر تاخته سعادت ملازمت دریافت چون از روی سعدی و اخلاص آمده بود اور این خلعت خاصه سفر فرازگردانیدم او زیک ساده پر کار پیش قابلیت تربیت در عیاش وارد چهارم ماه حکم شد که عزت خان حاکم جلال آباد شکارگاه داشت اور نه را قره غه نماید قریب به سه صد جانور شکار گردیده شد مسی و پنج قوچ و قوشی بیست پنج دار علی نود و بیست پنجاه و پنج سفیده نود و پنج چون میان روز بود که به شکارگاه رسیدم و هوانی محله گرمی داشت سکان تازی خوب خوب ضایع شدند وقت دو ایندهان سگ صباح با آخر روز است. در ز شبیه دوازدهم در مرآ اکوره نزدیک شد. درین منزل شاه بیگ خان با جمیعت خوب آمده ملازمت نبود از تربیت یافته هایی بود روزگار میان حضرت عرش آشیانه است بذات خوب بسیار مردانه دها حب تردد است چنانچه مگر در زمان دولت پدرم شمشیرهایی نمایان نزدیک قاهره به کمک اور سیدند سلوکش با سپاهی امرای آن از روی قدرت نیست به محض همین که در خیکهای با اموان فتحها نبوده اند تا بیانند باز بسیار سیار از نوکران میگشند. و این معنی اور این نظر سبک میدارند مگر رازین سلوک اور این منع نبوده ام چون جملی او شده قائد ببران مترب نگشت. در ز شبیه چاردهم باشکم خان را که از خانزادان این دولت است پنصب سه هزاری نیات دو هزار سوار سفر از ساخته دها حب صوبه دلاحت ار دیسه ساختم درین روز خبر رسید که بوجع ایمان پسر میرزا شاه رخ که در دلاحت ایله بود از روی نادانی و خورد سالی بانساد جمعی از فتنه جویان روایت میشود که خود را به دلاحت رانار سانیده اور ایله پنچ بعد از هد خان حاکم آنجا ازین معنی آگاهی پانجه تعاقب او مینماید و در اثنا سی راه اور اگر فتحه بدینجنت چند راه را که درین امر باشتن بوده اند پیش ببرساند حکم شد که اهتمام خان از آگهه روانه گشته میرزا را به درگاه آورد و در پیش و پنجم ماه ذکور خبر رسید که امام قلی خان ببراند از دلی خان حاکم مادر ایله میرزا حسن نامی را که پسر سی از همین نظره خون او دیو دیگر پیش ایشود و در مقام دله که شیرخان افغان که در وقت رفتن عالم گشتن دیو شده است چنانچه میگویند که از همین نظره خون او دیو دیگر پیش ایشود و در مقام دله که شیرخان افغان که در وقت رفتن اور ایله پیش از بجهت محافظت کوتل خبر گذاشته بودیم آمده ملازمت کرد و حفظ در حاست راه تغیره شد که بوده است غیرخان دل

زینگان کو که بکو چاند ان افغانان دود را که جماعت کهتران که در حوالی آنکه دیاس و آن نواحی محدود انواع چیزی بودند را مود  
گشته بود بعد از انصرام آن خدمت دبرآ در دن آن مفسدان که فریب به صد هزار خانه بودند در دن ساختن آنها به جانب لاہور  
در چین منزل په سعادت ملازمت سرفراز گردید و ظاهر شد که آن خدمت را چنانچه باید تقدیم رسانیده بوده است چون ماه جنپ  
که مطابق آن آبان ماه الکی بوده در رسید و معلوم شده که از ماه یار مقرر وزن قمری والد بزرگوار نسبت مقرر ساختم که فیض  
مجموع اجنباء سے را که در سال شمسی دفتری خود را بدان وزن بفرمودند حساب نمایند دا چند شود آن مبلغ را به شهر ہائے کلان فلمرو  
فرستاده بجهت تزویج روح مطهر نور آنحضرت بار باب احیای و فرقاً قسم نمایند مجموع یک لک روپیه شد که سه هزار تومن دلایت  
عراق است و سه لک حائی بحساب اہل اور اسرار و ده باشت آن مبلغ را مردم معتبر در دوازده شمع عده مثل آگرہ و دہلی والا ہور د  
گجرات و غیره فسamt نمودند بر ذریعہ بیرونی سیوم ماہ رسید فرزند پرصلابت خان را که کم از فرزندان حقیقی نیست بخطاب خانہ ایمانی  
نخشد م فرمودم که اور اور فراین و احکام خانہ می نوشته باشد و خلعت خاصه و شمشیر مرصع نیز عنایت شد دشاہ بیک خان  
خانہ در ان مخاطب ساخته کر خبر مرصع دلیل است و اس پ خاصه مرحمت نمودم و تمام سرکار کابل دیرہ و بیکش دولایت سواد  
بجور دفع رفع افغانان آنکه دو دجالگرد فوجداری اد مقرر شد داز بابا حسن ابدال مرخص گشت را مردم کچھواہہ را نیز فرمودم  
که درین دلایات جاگیر نموده داخل کلکستان این صوبہ بسازند منصب کشن چند پر لدمونہ راجہ را هزاری ذات و پانصد سوار  
ساختم فرمائے بر تفصیل خان حاکم گجرات در قلم آمد که چون از صلاح و فضیلت پر پیغمبر ای پسر میان وجیہ الدین به من  
رسیده است مبلغی از جانب مباود گزیر رایندہ از اسماء اکھی اسمی چند که محظی بوده باشد نمایندہ بفرستند اگر توفیق  
ایزدی رفیق شود بدان مذاومت نمایم قبل ازین ظفر خان را به بابا حسن ابدال به جمع آوران شکار خصت کرده بودم شاخ بندی  
کرده بود بیست و هفت آہوے سرخه دشست و هشت آہوے سفید در شاخ بند در آمدہ بود بیست و نه آہوے رامن خود  
په تیز زخم و پر دنیز خدم ہم چند سے را پہ تیراند احتند و گیر بجا صان و نزدیکان حکم شد که آنها ہم تیراند ازی نمایند خانہ میان از  
انداخت ہر آہوے که زد بر سر پیر رفت در چمار دھم ماه ما ز ظفر خان و مرادل پندی قمریه ترتیب داده بود یک آہوے سرخه را زپل  
دور بھیز زخم و از رسیدن تیراندازن آہوے بسیل شکفتہ شدم سی دچار آہوے سرخه و سی دینخ آہوے فرا تو بردع که بزمان  
ہندی اور اچکارہ میکو بند و دخوک شکار شد در بیست دیکم قرغند گیر ہے سی دامنام پلاں خان در سه کر و ہے قلعہ رہتاں دست  
ہم داده بود پر دگیان سرادق عزت را درین شکار ہمراہ بردہ بودم شکار بخوبی شد پشکفتگی تمام گذشت در بیست آہوے از سرخه و سفید

شکار شده بود از رہنمایی که کوه ہائے آن ازین آمودار و گذشتہ سوائے کرچاک و نندنہ در تامہ پندوستان جائے دیگر زین ذرع آہوسے سرفہ نبیت گفتم چند سے راز نہ ہگز نہ نگاہ دارند کہ شاید چند سے از انها بجهت نجمر نہ بہ پندوستان برند نبیت پھیم در حوالی رہنمایی شکار دیگر شد درین شکار نیز هم شیرہ ہائے دہل محل ہمراہ بودند قریب بعده آہو سرفہ شکار شدند کو گشت کر شمس خان عمومی جلال خان لکھر که درین ذرا بیشتر شکار نیز هم شیرہ ہائے دہل محل ہمراہ بودند کلآن سالی بہ شکار یک گونہ غلیبی دار دک جوانان خرد سال را آن شوق و شغب بہا چون طبعش را پہنچنے در کشیدہ میں بخانہ اور فتحم و طبع و طورش خوش آمد و ہزار روپیہ باود موادی ہمین سبلغ زر بزرگان دفر زندان او وادو پنج ده دیگر که محاصیل کلی داشت در وچہ مدد معاش او مقرر نبودم تا از رو سے رفاهیت و جیعت خاطر اوقات میگذرانیدہ باشد.

ششم ماہ شعبان در مقام چند الہ ایسرا امده ملازمت نبود از صحبت یافتن او خوشحال شدم جمیع اطباء پندوستان نتسه اور مردن او وادو بودند اند تھا لے بفضل دکرم خود اور اشرفیت شفا از رانی فرمودنا اسباب پرستان میست نامنایی را معلوم گرد کو قادر پر کمال ہر در دشوار را کہ ظاہر بینان اسباب گزین دست از انها برداشته باشند بمحض لطف در حجت ذاتی خویش علاج درمانے میتوانند کر دو دو ہمین روز را سے راسے سُلگ که از امراضے معتبر راجحت است رسیدہ بسب تفصیرے که از و در قبیله خسرو پو قوع آمد و نجلت زده و شرمسار در جاد مقام خود میگشت بوسیله ایسرا امراض اسعادت ملازمت در یافت و گناہ او بعموم مقولون گردید در چنیکہ از اگر دیغزم تعاقب خسرو برآدم او را از غایت اعتماد با اگر که گذاشته مقرر کر دم که چون محلہا طلب شود ہمراہی نماید بعد از طلب محل دو سه منزل آمد و در موضع تحریک بمحض شنبیدن سخنان ارجیح از محل جد اشده بہ محل دو طعن خود رفت و بخاطر گزرا نیز کتفتہ و شور شے بیان در آمدہ پہنیم کہ بخیر پہ کجا خواهد شد گریم کار ساز بندہ نوازان قصیہ را در عرض اندک روزے صورت داده سلک جیعت آن منسدان را از ہم پاشا بد و این حرام نگی برگردان او ما اندر بجهت خاطر ایسرا امراض نبودم کہ ہمان منصبے کو داشت بحال خود باشد و جاگیر داد مسلم و پر فرار دار بی سلیمان بیگ را کہ از ملازمان ایام شاہزادگی بود بخطاب ندادے خانی سر بلند ساختمہ بوزد و شنبید دوازدھم بانع دل آبیز کہ پر کنار در بیانے را دی واقع است منزل شد والدہ خود را درین بانع ملازمت نبودم میرزا غازی که در سرداری لشکر فند معاو مصادر خدمات پسندیده گشته بود ملازمت نبود غایت بسیار باز فرمودیم و در زسه شبیہ میر دھم بہ بمارکی داخل لاہور شدم بوزد دیگرش بیڑھلیل اللہ ولد خیاث الدین محمد ایسرا میران کہ از اولاد شاہ نعمت اللہ ولی بود ملازمت نبود در دولت شاہ طہا سپ در تامہ قلمرو ادہ بزرگی این سلسلہ سلسلہ نبود چنانچہ خواہ شاہ جانش بیگم نام در خانہ بیرون نعمت اللہ پدر میران بود دخترے کہ از ایشان بھر سیدہ شاہ بہ پسر رشید خود بمعیل مسند زاد خواستگاری نبود پیران میران را و اما د ساخته دختر خود را بپسر کلان او کہ ہم نام پدر کلان خود بود دادہ دختر بمعیل میرزا کہ از

تو اه زاده شاه بسیار سیده بود و بسیار دیگر شیخ خلیل الدین کو نسبت کردند بعد از نبوت شاه رفته خرابیها باین سلسله راه بافت تا در عهد دولت شاه عباس یکباره کی متاصل شدند و املاک و اسبابی که داشتند از دست آنها برداشته شدند از دست آنها برداشته شدند و میر خلیل الدین به طازه مت من آمد چون در راه مختفی کشیده بود و آثار اخلاص از احوال او ظاهر گشت مشمول عواطف بی رفع گردانیده در ازده هزار روپیه نقد با مرحمت فرمودیم و بمنصب هزاری ذات دویست سوار سر فراز گردانیده حکم جاگیر کردم به دیوانیان حکم شد که منصب فرزند خرم را موافق پیشنهاد شاهزادی ذات و پنج هزار سوار اعتبار نموده جاگیر در حوالی ارجمند و سرکار حصار نیروز و تنجواه دیندر روز پنجمین میست دو دم حسب الاتحاس آصف خان با این محل بنا شده از فتحم و شب در آنجا گذرانیده روز ویکری پیشنهادی خود را در نظر گذرانیده تا ده لک روپیه از جواهر و مرصع آلات داشته و قیمه زیلان و اسپان سامان نموده بود چند قطعه بعل دیانت و چند دانه مردارید و باقی اقمشه و چند پارچه چینی و غفوری و خطای بعدهن قبول اتفاقاً تهمباد پنجشیدم منطقی خان از بجهات انگشتی که از یک قطعه بعل خوش زنگ خوش تماش خوش آب ریگین و نیکین خانه دلخواه آنرا تراشیده بودند و زن یک دینم هانک و یک سرخ که یک شقال و پانزده سرخ بوده باشد بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت و بغايت پسند خاطر افتد تا امروز چنین انگشتی شنیده نشده بود که بدست هیچک از سلاطین دست نداشده باشد یک قطعه بعل شش سرخ هم که دو هانک و پانزده سرخ دین داشت بیست و پنج هزار روپیه قیمت نمودند فرستاده بود انگشتی نیز چنین سلحنه قیمت شده بود در چنین روز با فرستاده شریف که با عرضه داشته و پرده در خانه کعبه به طازه مت رسید اطمینان اخلاص بسیار نموده بود پنج لک دام که هفت داشت هزار روپیه بوده با بفرستاده نمود که موافقی یک لک روپیه بجهت شریف از تخفیفهای نفایس هندوستان روانه سازند و روز پنجم شنبه دهم ماه پیش از عازی را پیشنهاد پنج هزاری ذات و سوار سر فراز ساخته با آنکه کل دلایت تھیه بجاگیر او مقرر بود پاره از صوبه همان نیز به جاگیر او مقرر گشت و حکومت قندھار و میافقت آن لک که سرحد هندوستان است بعد از کار و ای و حسن سلوک او مقرر گردید و خلعت و شمشیر مرصع عنایت کرد و خصیت دادم پیش از عازی فی الجمله کمال داشت شعر هم خوب میگفت و قاری تخلص میگردیدن بیت از دست سه

گریه ام گر سبب خنده او شد چه بچب ابر سرخند که گرید خ گلشن خند

در پانزدهم پیشکش خانه انان بنظر در آمد چهل زنگ نیل و پاره جواهر مرصع آلات داشته دلایت پارچه که در دکن و آتشخدا دینم می رسید فرستاده بود بجهوع یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد پیش از استم و اکثر نبدهای اسے تعینات موبه نمود که در چهل و پانزدهم میگردیدن بیت از اجله پسند افتاد خبر فوت را اسے درگاکه از نو اختما اسے پدر بزرگوارم بود در پیش از همین ماه رسید جمل سال زیاده

در طلاق مت حضرت عرش آشیانے در جرگه امراء نظرم بوزار فته رفته پنهان متصب او به چهار هزاری رسید پیش از آنکه سعادت لازمت پدر من در بیان بد از توکان بعثیر انگار داده سنگه بود در عشره وزد هم در گذشت کنکش سپاهی خوب بر سید عالی سلطان شاه افغانی که بعثت پسر و فساد این خانه بود در خدمت خسرو بسر پسر و نسبت محیط تمام داشت چنانچه علت تامه را ختن آن بی سعادت این مفسد بود بعد از شکست و بدرست افتادن خسرو جانے به بکتابی بیرون برده خود را بد امن کرد خسرو با در آن حدود کشید آخر امربست بی عنیل بگردی آنجاگر فتار شد چون باعث ضلالت و خرابی این فساد پسرے شده بود حکم کردم که اوراد میدان لا ہور تیر پاران گند و کردی مذکور بزیادتی منصب و خلعت نیخواز گردید و بیست و نهم شیرخان افغان که از بند بیانے قیم من بود فوت شد و آن گفت که خود قصد خود گرد چرا که بشراب مداومت تمام داشت بیو عیک در بر پیرے چهار پاد ببر زیر عرق دو آتشه سخورد و روزه رمضان سالگذشتہ فضا بود درین سال به خاطر شر رسید که ماہ شعبان را عرض فضای رمضان گذشتہ روزه گرفته دو ماه مصل نزوه دار باشد از ترک عادت که طبیعت آنیست ضعف پیدا کرد و اشتها مطلق بر طرف شد و رفته رفته ضعف شد توی شده در پنجاه و هفت سالگی در گذشت و فرزند این برادران اور اینقدر حالت ناخنده پاره از منصب وجاگیر اور ابا نهاده محبت فرمودم پدر عصر شهر شوال به صحبت مولانا محمد امین که از مریدان شیخ محمد کمال است رسیدم شیخ محمد رند کور از بزرگان وقت خود بوده اند و حضرت جنت آشیانے بیشان عقیدت تمام داشتند چنانچه بکتریه آن ببردست ایشان ریخته اند مولانا شارایه مرد بیست نیکزادات و با وجود علاق و عوابق و اسرار و بروش دشیوه فقر و شکستگی فسیل ایشان صحبت ایشان مرا بسیار خوش آمد بعنی در وہاکه بخاطرگه بودند کور ساختن نصلح ارجمند و سخنان دلپسید از ایشان شنیدم دخیلے اسلی خاطرها هزار بیکجه زمین بطرق عدو معاشر و هزار روپیه نقد لذیز اپنده از ایشان و دفع شدم پیک پھر از رفیع شنبه گذشتہ از لا ہور به قصد توجه دار اخلاق اگر و برآدم قلیخ خان را حاکم و میر قوام الدین رادیوان و شیخ یوسف راجحی و جمال اللہ را کنوال ساخته بہیک رافر اخور حالت خلعت مرحمت آنوده توجه مقصد کشتم و بیست و پنجم از دریا بی سلطان پور گذشتہ در درگردی نکو در نزول واقع شد والد نزول کو ادم از نزول زدن بیت هزار روپیه بشیخ ابوالفضل داده بودند که در بیان این و در پرگنه پلے بست ایشان رتے ترتیب دیند الحق در غایت صفا و طرادت سر منزه است و بغير الملک جاگیر دار نکو در فرمودم که بیک دست این پل عمارتے و با چشم بساز که آیند و در زندگانی از دیدن آن محظوظ شوند و شنبه دهم و یکده وزیر الملک که پیش از جلوس سعادت خدمت من در یافته ویوان سرکار من بود بمن اسماں در گذشت در آخر عمر پسر شوهم قدی در خانه او متولد گشت که در عرض چهل روز مادر پدر رخود در سن دو سه سالگی او هم بیطریت شد بخاطر رسید که خانه وزیر الملک بکبارگی خابه نشود منصور پر اینداده اور ایوان شنبه پنجم رب سرفراز ساختن غایتیا و بوسی عشقی از ونی آید و روز دشنبه

چهاردهم در آن‌نای راه شنیده و شد که در میان پانی پست دکر نال دشیرست که آزار بسیار از آنها بتر و دین بیرون سد فیلان را جمع نموده رفته  
ششم چون بجا و مقام آنها رسیدم خود برماده فیل سوار شد. و فرمودم که فیلان را بپر دور آنها بر طبق فرغه استاده کردند هر دور اعیانیت  
آنی بتفنگ زده شیران در نده را که راه بربند و بای خدا بسته بودند دور کردم. روز پنجشنبه هنردهم دهی محل نزول گردید و در منزه  
کوسلیم خان افغان در رایام حکومت خود در میان آب جون ساخته بود و سلیم گذه نام نهاده والد بزرگوارم آنجا را به تفصی خان که دهی  
وطن اصلی اوست داده بودند فرو دادم خان مذکور شرف بر در باصفه از سنگ ساخته در غایت بساطت و صفا در ته آن عمارت  
متصل بآب چوکنی مرتع کاشی کاری بفرموده حضرت جنت آشیانی ساخته اند که با آن ہوا کم جاسے باشد در رایا میکه حضرت  
جنت آشیانی در دهی تشریف داشتند اکثر اوقات آنجا نشسته با مهاجران و مجلسیان خود صحبت بیند اشتند من چهار روز در آن  
سر منزل بسر برده با تقریبان و تزدیکان مجلس شراب ترتیب داده داد عیش دکارانی دادم معظم خان که حاکم دهی بود پیشکشها گذران  
دیگر جاگیرداران و اهالی و موالي که بودند بقدر حالت خود پیشکشها از ندر رہا سامان نموده بیظر در آوردند خواستم که در پرگنه پالم که  
از مضافات بلده نمذکور است وز شکارگاه های مقرر است طرح شکار قرغه در آنداخته چند روز بعد دین امر مشغول نمایم چون  
بعض رسیده که ساعت نزدیک شدن آگر بسیار نزدیک است و دیگر ساعته درین نزدیکی بهم نبرد فتح غربت نموده بہتی  
شسته برآه در رایا متوجه ششم بودیم ماه ذیقعده چهار پسر و سه دختر اولاد میرزا شاہرخ که به پدر مظاہرن ساخته بودند آورند پیش  
به نبوده معتبر دختران را بخدمت محل پسردم که به محافظت احوال آنها قیام داد ام نمایند و درست دیگر ماه نمذکور راجه مان سنگ  
که از قلعه ریتاس که در ولایت پنه و بهار واقع است بعد از فرستادن شش هفت فرمان آمده ملازمت کرد او هم بطريق خان عظیمه  
از منافقان دکنه گرگان این دولت ابد پیوند نداشت اچه اینها به من کرده اند اچه از من نسبت بایهای بوقوع آمد عالمی السر از داده است  
شاید پنج کس از همچکیں تو اند گذر ایند راجه نمذکور یک صد زنجیر نیل از نزد ماده بطريق پیشگش گذر ایند غایتی کی یک ہم بیاقت آن نداشت  
که داخل فیلان خاصه شود چون از رعایت کرده های پدر من بود تغیرات اور ابر روسی اولیا در دهه بیعتی با دشنهانه سرفراز ساخته  
درین روز جل سخنگو سے که میان شخص طوطی لفته آواز میکرد آورند بعایت غرب و عجیب نمود در ترکی این جا لور را طریق میگویند

## جشن نوروز سوم از جلوس ہمایون

تبایخ روز پنجشنبه دوم ذی جمیح مطابق غرہ فروردین آفتاب عالمتاب که جهان را بفرد غنیم نمود دشمن زنا بان دارد از پرجویت

بعشرت سرای حمل که مقام فرح دشادمانی اوست اتفاق نموده عالم را در حق دیگر خویشید و تاراج دید. گان سرما و ستم رسید. گان خزان را بد سپهاری بهار خلعتها سے نوروزی و تباہ سے سپه فیروزی پوشانیده تلاني و تدارک نموده.

باز فرمان آمد از سالارده	مرعدم را کانچه خوردی بازده
--------------------------	----------------------------

در موضع رنگته که در پنج کرد پیش، واقع است مجلس نوروز شنعقد گشت و در ساعت نجیل به فیروزی و خرمی بر تخت ششم امراء و نزدیکان و سایر بندگان بلوانیم مبارک بارسے نیام و آن دام نمودند خانجهان را در همین مجلس به منصب پنجهزاری ذات و سوار سر فراز ساختم خواجرجهان را به خدمت نجاشی گری اتباهزدادم ذیرخان را از دزارت صوبه بنگاره معزول ساخته ابو محسن بن خانی را بجای او فرستادم دنور الدین قلی کوتواں اگر گشت چون تعبره منوره حضرت عرش آشیانی بر سر راه واقع بود بخاراطرسید که اگر درین لذتمن شدن سعادت زیارت ایشان را در یا بهم کوتاه اندیشان را بخاراطر خواهد رسید که چون محروم عور مرآ آنجا واقع بود زیارت نمودند بخود فراردادم که درین مرتبه به آگرہ داخل شوم بعد از این بنشیت زیارت چنانچه حضرت ایشان که بجهت حصول وجود من اینچه آگرہ ناچیز پیاده توجہ نموده بودند من هم از آگرہ تا مقبره منوره ایشان که وظیم کرده است پیاده رفتہ این سعادت در یا بهم کا کی میسر نمیشود که بسراهن راه راست میگردیم و پس از روز شنبه پنجم ماه لذتمن شده ساعت سعادت متوجه آگرہ گشتهم و موازی پنجهزار روپیه از ریزی از دو دست پاشیده بدولت سرای همایون که در در دن قلعه بود داخل گردیدم درین روز راجه نرسنگ دیو یوز سفیدی آورده اگذرانید اگرچه دیگر انواع جوانات پزنده و چونده خیس سفید که آنرا طوینگان گویند پیش ایشود غایتاً یوز سفید دیده نه شد. و بود خالع او که سیاه پیاش نیله رنگ بود و سفیدی بدن او نیز همگی میل را شت از جانوران طوینگان انجمن دیده ام شاهین و باشه دشکره که در زبان پارسی لی فیلگونید و گنجشک و نیفع و گلک و در ارج و پودنه و طاؤس است اکثر اوقات در قوشخانه باز طوینون پیاشد موش پران طوینون هم دیده از خیس آبیوس سیاه تیره بغير از هندوستان جای دیگر نمی باشد. و آبیوس چکاره که بزبان فارسی سفیده میگویند طوینون مکر رنطرد را مده است درین روز بارتن پسر بجوح یاده که از امراء معتبر را چوپ است آمده ملازست گردسه نیل بشکیش آورده بود که از اینها بغاوت پسند افتاد در سرکاره پانزده هزار روپیه قیمت نمودند و داخل قیلان خاصه شد. و زام اور از تن گنج نهادم نهایت قیمت نیل بشکیش را جهانی کلان هند از بست و پنجهزار روپیه بیاره نهیا شد اما حالا بسیار گران شده است زتن را بخطاب سر بلند را سه ساختم میران صد برجهان را به منصب پنجهزاری ذات دیک هزار و پانصد سوار و معظم خان را با منصب چهار هزاری ذات دهیزار سوار نهادم که دانیدم عبد العده خان به منصب سه هزاری و پانصد سوار

سر فراز گشت مظفر خان و بنا و سنگو هر کب بنصب و بسازی ذات و بزار سوار اقیاز یا فتنه ابوالحسن دلوان راه بزار و پانصدی  
داغنماد الدله راه بزاری ذات و دویست و پنجاه سوار ساختم در بیست و پنجم راه به سوچ سنگ طغای فرزند خرم آمد و ملازمت کرد شیام  
پسر عموی امراء تقویت راه بزار آورد فی الجمله سوره دارد سواری قبل را خوب بیداند راه به سوچ سنگ از شعراء هندی زبان  
شاعر بے همراه آورده بود در مرح من باین مضمون شعر بگذرانید که اگر کتاب پسر بیداشت همیشه روزی بود و هرگز شب  
نیشید چرا که بعد از غروب آن پسر جانشین او بیشد و عالم را روشن می داشت بحمد العد والمنت که پدر شمار اخدا اے این نوع پسر  
گرفت کرد که بعد از شنقار شدن مردم نائم که مانند شب است نداشتند آن تاب ازین رشک پیبرد که کاشکه مرایم پسر بید که  
جانشینی من کرد و شب را بعالم راه نمیداد چنانچه از روشنی طالع و نور عدالت شما با وجود خوبی داقه آفاق چنان منور است که گویا شب  
رد نام و نشان بیست باین تازگی مضمون از شعر از هند کم بگوش رسیده به جلد دسته این مرح فیلی با در حجت کردم را چونمان شاعر  
را چارن میگویند بکه از شعراء وقت این مضمون خوبین تنظیم در آورد

گر پسر داشتی جهان النهاد زنا	شب نگشتی همیشه بودی روز	از آنکه چون او نهفته افسر زر	به نمودی کلاه گوشش پسر
شکر که بعد آنچنان پدر بے	جانشین گشت نخینین پسر	که ز شنقار گشتن آن شاه	کس به نائم نه کرد جامه سیاه
روز پیشنهاد ششم محرم شاهزاده جلال الدین سعد و که منصب چهار صد بیانات داشت دخالی از مردانگی نبود در چند مرکه از دکارها بوقوع			
آمد غایتاً خالی از خبطه نود تهمیناً در سن پنجاه و پاشصت سالگی برض اسماں نوت شد اینون گذرانی بود اینون را مشل پیغمبر پیوه			
مریزه کرده بین خود و مفتر بود که اکثر اوقات اینون از دست اور خود بخورد چون مرض او قوت گرفت و حالت مرگ ظاهر گردید ما در ش			
از نهایت محبت از همان اینون که به پسر خود می خورانید زیاده برآمد ازه خورده بعد از گذشت سن پسر به یک د ساعت او هم در گذشت			
این قدر محبت از پیچ مادر بفرزند شنیده در بیان هند دان رسم است که زمان بعد از نوت شهربان خواه محبت خواه حفظ ناموس			
پدران دشمن خوبشان خود را می بینند اما از ما در ان مسلمان و هند دان مثل این کاره بظهور نیا مده در پانزده هم مانند کورا پسیکله سر آمد			
اسپان من پور از روئے غایت پر اجهه ایان سنگ در محبت نودم شاه عباس این اسب با چند اسپ دیگر و تخفه ایان مخصوص بخواهر			
که از غلامان بعتبر شاه است بحضرت عرش آشیانه ارسال نموده بود و از داون این اسب راجه آنقدر از خوشحالی و شفعت نمود که اگر			
ملکت با دعایت میگرد معلوم نبود که این قدر شادی نماید و هنیکه آورده دسته چهار ساله بود در هندستان نرفتی نمود چنانچه جمیع بندیا ای			
در گاه از مغل و راجه ایان مخصوص داشتند که از عراق مثل این ایسی به هندستان نیا مده است چون دالد بزرگو را در دوست			

خاندیں و صوبہ دکن را بے برادرم دانیال مرحمت نموده بہ اگرہ مراجعت پیغام فرمودند از روسے مرحمت باو حکم شد که بک چیرے که خاطر خوا  
تو باشد از من بطلب او وقت یافته این اسپ را تماں نمود باین جدت باو عنایت فرمودند و روز سه شنبه بشیم عرضه شد اشت اسلام خان  
شیر بخبر نوت جهانگیر قلی خان صاحب صوبہ بیکار که غلام خاصل من بود رسید بنا بر چه رذالت و استعداد افطرے در جوگه امر اے  
کلان انتظام داشت از نوت او خیلے آزرده خاطر گشتم حکومت بیکار و آنابنی شاهزاده جهاندار را بفرزند اسلام خان مرحمت کرد و مود  
فضل خان را بجای او صاحب صوبہ ولاست بمار ساختم و پسر چکم علی را که بجهت بعضی خدمات به بر بانور فرستاده بود مامد و باز یگی  
چند کرنا کے همراه اور دکن نظیر و عیل خود مد اشتند چنانچه بکے از آنها بدہ گوئی که هر یک برادر نارنجی بود و یک برادر تنخ و یک برادر سرخ  
آنچنان بازمی میکرد که با وجود خور دی دیز رگی یکی خطانی شد و بخوبی از اقسام باز بھائیان میکرد که عقل حیران میگشت در یکین زمان  
در دیش از سراندیپ آمده جانور سے غیر کری اور دو یونک نام روی پشت برده کلان مشاہد نام دار و دھیافت مجموعی او بیرون  
شیده است اما مدم نمایار و حرکاتش بیرون سیاه بله و مم که بزر بان هندی بین مانس میگویند مینا بد جثه اد برادر بیرون بچه دو سه ماه  
باشد پنج سال پیش این درویش بوده است معلوم شد که از بن کلان ترکی شود خوش او شیرست کیله هم میخورد چون بغاوت  
عجیب نمود پھوران فرمودم که شبیه اور ابا حرکات مختلف کشیدند خیلی در نظرها کریه مینماید درین روز میزرا فرید دن بر لاس  
پمنصب یکرار و پانصد می زد از دنیا سوار سوار فرازگردید و حکم شد که پانصد خان غل چون از تردد سپاهگری بپایه کردن  
افتاده است موافق دهزاری ذات جاگیری یافته باشد افت خان پمنصب هفتادی ذات و پانصد سوار فرازگردید پمنصب  
فرزند اسلام خان صاحب صوبہ بیکار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و مخالفت قلعه رہتاں پیشور خان دل فطلب کرد بنیان  
کو که مفرض گردید اهتمام خان پمنصب هزاری ذات و سه صد سوار سوار فرازگردیده بخدامت پیر بھری و سامان نواره بیکار تعین یافت در  
غره سفر شمس الدین خان ولد اعظم خان و ده زن بیکری پیشکش نموده پمنصب دهزار و پانصد سوار سوار فرازگردیده بخطاب  
جهانگیر خانی ممتاز گشت و ظفر خان پمنصب دهزاری ذات دهزار سوار منخر گردیده چون دختر جگت سنگه پسر کلان راجه مان سنگه را  
خواستگاری نمودم تبار نجاشانزد هم بستاد دهزار و پیه ساقی بخانه راجه نمکو رجیت سوار فرازی او فرستادم مقرب خان از بنی دیر  
کمنبایت پرده فرنگی ارسال داشت که تا غایت بین خوبی کار مصوران فرنگ دیده نشده بود در یکین روز ہاعمد ام بحیب الشاریم  
درین شصت و یک سالگی برص مسل ددق بجو ارجیت ایزدی پیوستند میزرا دالی پسراور اب منصب هزاری ذات و دو بیت سوار  
سوار فرازگرداند اتمم نام حاجی ماوراء النهری که مدتها در دم بود خالی از معقولیت و معرفتی نبیشت خود را ایچی خوند کار گفته در اگر

لازم است که دنیا بمحبوبی نیز داشت نظر ما احوال و اوضاع او را در میگیریم از زندگانی درگاه تصدیق با این بخش بود که اذنگر و مدارز زمانی که حضرت صاحب فرقه نفع ردم کرد و ایلدرم بازی بر حاکم آنجاز نموده بست اتفاق دارد بعد از گرفتن مشکش و خصیل مال یکساده کل دلایت ردم فرار دادند که بد شور طلب نمود که در این بصرت او بازگذر نمود درینین آنها ایلدرم بازی بر وفات یافت طلب را به پسر ادوسی پیشی چشت کرد و خود معاودت فرمودند تا حال از جانب قیامه آنجا با وجود همین احانت کس نیا دره و این بخش نمود فرستادند الحال چگونه باور قوان کرد که این شخص ماوراء النهر را فرستاده خوند که این اصلاحات سخن تعقول من نیفتاده بیکم بر صدق دعوی او گواهی نمود اینجا برای فرمودم که ببر جای خواسته باشد بروده در چهارم ربیع الاول دختر جگت سنگو داخل خدمه محل گردید و در منزل حضرت مریم زمانی مجلس ققد و طوی منعقد گشت از جمله چهارمی که راجه ایان سنگه همراه نموده شصت زنجیر فیل بوده چون دفع ورفع ران ایشان نماده بخت داشتم بخاطر گزرا بندم که مهابتخان را باید فرستاد و واژده هزار سوار گمبل با سرداران کار دیده ببر ایی او تعیین نمودم و سواسته آن پاصلی فر احمد سے و دو هزار برت اند از پیاده پا تو غایه مشتمل بر نیفتاده توب بجهنم و شترنال و شصت زنجیر فیل بین خدمت معین گردید و دست لک روپیه خزانه حکم شد که همراه این شکر بوده باشد در شانزدهم ماه نمود که ببر خیل احمد پسرزاده بیرونیت العبدیزدی که محلی از احوال او و سلسه او پیش ازین نوشته شده بمناسبت اسماں در گذشت از سیماهے او آثار اخلاص مندی و در ویش منزه طاهر بود اگر عمر شش ایام بیندازد نمی بوده در خدمت میگذرانید بمناصب عالی سر فرازی می یافتد بخشی بر ایان پورانه چند فرستاده بکی از آنها را فرمودم که بوزن در آور ذم پنجاه و دو هیم قوله برآمد دروز چهارشنبه هشت دهم در منزل مریم زمانی مجلس وزن سال چهل از سالهاست فری ترتیب یافت دز روزن را فرمودم که به عورات و نسخفان فرمود نمود دروز چهارشنبه چهارم ربیع الاول اخیر طاهر بیگ بخشی احمدیان بخطاب مخلص خانی و ملاس نیقا شمشیری که بفضیلت دکالات آراسته بود و علم مارنج و انساب راخوب بینداشت بخطاب مورخ خانی سر فراز گردید و در دهم مهر ایام بر خود دار برادر عبدالله خان را خطاب بهادر خانی داده از اقران متازگردانید موسی خان پسر متر خان کوزه از سنگ ششم که در عهد دولت پیرز افغان بیگ کورگان بنام نامی ایشان ساخته شده بود گذرا بیند بنا شخنه نفیس دوش اندام و سنگش در نهایت سفیدی دپاکیزگی بر درگردان کوزه اسم بیارک پیرز ایشانه چهاری بخط رفاغ کنده اند در حد ذات خود غایت نفاست دار دهن هم فرمودم که اسم مراد اسم بیارک حضرت عرش آشیانه را برگزاره بک کوزه نقش کردند هنر خان از غلامان قدیمی این دولت است سعادت خدمت حضرت جنت آشیانه در یافته و در عهد سلطنت والد بزرگوارم بمرتبه امارت رسیده بود اور از ستمدان پیدائشند در شانزدهم فرمان صادر شد که دولایت سنگ امام چنانچه یکسال در درجه افعام فرزند اسلام خان

مقرر بود کیم ایال دیگر در درجه انعام افضل خان صاحب صوبه بهار متقدراً باشد درین روز همان تختخان برای منصب سه هزاری ذات و دو زبرد  
پاً نصد سوار سفر فرازگر دانید می یوسفت خان ولد حسین خان تکریه به منصب دو هزاری ذات و پشت صد سوار ممتازگر دیده در بیست و  
چهارم همان تختخان را با امر اوصدمی که بجهت درفع و درفع را نامقرن گشته و دندر خصوص احتم خان مذکور به خلعت داسپ و فیل خاصه و شمشیر  
مرضع سر بلند گشت طفر خان بعثت علم سفر فرازگر دیده به خلعت خاصه و خبر مرضع اتیاز یافت به شجاعت خان هم علم رحمت شغلعت  
وفیل خاصه عنایت کرد م راجه نز شنگه و پو خلعت داسپ خاصه و مشکلی خان اسپ و خبر مرضع دنراين داس کچوایه و علی قلی درین  
د هزار خان تهمدن دستور یافتنده و به بادر خان و مغزاله کنخشی خبر مرضع شفقت ش بجهن طرق جمع امراء سرداران هر یک تقدیر خات  
در رتبه خود بعثت با دشایانه سفر فرازگر دیدند و یک پهارز روز نمذکور گذشته خان خانان که هر تبره بلند آناسبه من ممتاز است از برها پور  
آمده ملازمت نمود آن تقدیر ارشق و خوشحالی بر و غلبه کرد و بود که نمیدانست که پا آمد با پسر مضرطه بانه خود را در پا می من اند اخت  
و من نیز سرداره از رویه مرحمت و هر یانی برداشته اور اور گناه عطونت و شفقت کشیدم در وی اور ایوب م دنبیح مرداده دید  
و چند قطعه لعل دز مرد پیشگش گذرانند قیمت جواهر نمذکور سه لک روپه شد و سواسه آن از هر طبع دیگر متلاع بیاره بمنظود را در  
میگردید بیم حمادی الا ولی ذیر خان دیوان بگالم آمده ملازمت کرد و شخصت زنجیر فیل نزد ماده دیگر قطعه لعل قطبی پیشگش آورده چون  
از خدمتگاران قدیم بود از دهمه خدسته می آمد فرمودم که در ملازمت باشد چون فاسم خان با برادر کلان خود اسلام خان اصل اسازگار  
نیکردا و راجحه خدمت حضور طلبیده بودم دیر دز آمده ملازمت نمود در بیست و دو ماه آصف خان نعلی بوزن هفت پانک که ابوالقاسم  
برادر او در بند رکنها بیانت به مفتاد پیج هزار روپه خرد بود پیشگش نمود بعثت خوش زنگ و خوش آمد ام است اما بعیده من زیاده  
از شخصت پهار و پیه نمی اند و پانک از دلیل رای پسر را رای سلکه تقاضرات عظیم و نوع آمده بود چون پنهان بفرزند خانه  
آورده گناهان او بعفو تقدیر گشت و دیده و داشته از جرام اور گذشتم در بیست و چهارم نزد ماده خان خانان که از عقب ادمی آمد  
رسیده ملازمت کردند و موافقی بیست و پنج هزار روپه پیشگش گذرانند درین روز خان نمذکور نوزن جنگی پیشگش کرد و روز پیش  
غره چادی اثنانی در منزل خفتر مریم الزمانه مجلسی درن سال شمسی سراج نام ندیزفت ریاضه ازان زر بجورات فست نمودم و  
تمه حکم شد که به فقراء مالک محمد سه تقیم نابند چار ماه فرمودم که دیوان بخان اعظم طلاقی منصب هفت هزاری جاگیر تخته  
د هند و درین روز ماده آمده شیردار آور دند که بفراغت بیگنده اشت که اور ایوب و شبدند و هر روز چهار سه شیر از دو شیده میشد  
تاغایت دیده و شنیده بودم مزه شیر آمده شیر ماده گاد و گاد و میش تقادسته ندارد میگویند که مثلی نفس را فائمه میم بدریا زده ماه

راجه مان سنگو بجهت سراج خام شکر دکن که بد ان خدمت نیعنی با افته بود التهاس رخصت آئینه که دلن اوست نو دغیل خاصه هشایاست تا ام با و عنایت کرده رخصت دادم روز دشنبه دوازدهم چون عرس حضرت عرش آشیانے بود سواے اخراجات مجلس ذکر که علیحده مقرر است چهار سهاره روپیه دیگر فرستادم که به فقره در دریشان که در رضه منوره حضرت حاضر اند تقسیم کنند درین روز بعد اتفه ولد خان عظیم را به خطاب سرفراز خانی و عبد الرحیم پسر فاسکم خان را خطاب نربیت خانی سرفراز گردانیدم و روز سه شنبه سیزدهم دختر خسرو اطیبیده دیدم فرزندے که این قدر به پدر ماند کسی بارندار منجان میگفتند که قدم او بر پدرش مبارک نیست اما بر شما مبارک است آخر طاہر شد که درست بانشه بودند بعد از سال گفته بودند که اور ابا بد دید چون از سن نمکور در لگزشت دیده شد در بیست و یکم ماه خانخانان متعدد صفات ساختن و لایت نظام الملکیه که در شنقار شدن حضرت عرش آشیانے بعضی فتو رہا باان راه یافته بود گردید و نوشته داد که اگر در عرض دو سال این خدمت را با نصرام نرسانم مجرم باشم مشروط بآنکه سواے شکرے که باان صوبه نیعنی اند در ازده سهاره دیگر باده لک روپیه خزانه بهر ای ادمعین گرد فرمودم که بزودی سامان شکر و خزانه نموده اور اراده سازند در بیست و ششم مخلص خان نجاشی احمد باان را بخدمت بخشی گری صوبه دکن سرفراز ساخته جای او را به ابرکشم حسین خان پیر مجرع غایت نودم در غره رجب پیش رخان و کمال خان که از بندہ هایی روشناس مقرر بودند وفات یافتد پیش رخان را شاه طها پ به عنوان غلامی به پدر کلان من داده بودند سعادت نام را شست در خدمت حضرت عرش آشیانے چون به دار و علی دهتری فراشخانه سرفراز گردید پیش رخان خطاب یافت درین خدمت بیوعی ماهر بود که گویا جامه ایست که پر قامت قابلیت او دوخته اند درین نو دسالگی از جوانان چهارده ساله جلد ثر بود در سعادت خدمت پدر کلان من دیده من و من در یافت تادم مرگ یک لحظه بی کفیت شراب نبود.

آلو ده شراب نغایی به خاک رفت	آه از لاپکش کفن تازه بونش
------------------------------	---------------------------

پائزده لک روپیه از دناد پسرے در غایت ناقابلے وارد رغایت نام پرا بر حقوق خبست پدرش همتری نصف فراشخانه با و نصف دیگر به تحقق خان مرحمت شد کمال خان از بندہ هایی ندوی با اخلاص من بود از طائفه کلان دہلی است بنابر ظهور امانت در بیان دغایت اعتماد اور ابکار دل بگی ساختم نجین خدمتگزاران کم بهم پرسند و پسرداشت بہر و شفقت بسیار کردم اما مثل او کجا در دویم ماه نمکور لعل کلانوست که از خودی در خدمت پدر من کلان شده بود و هر نفس دصوته که بزیان دروش ہندی می پیشند بادیا دیده اند درین شصت و پنج سالگی بلکہ هفتاد سالگی نوت کر دیکے از کنیزان او درین قصیه اپیون خورده خود را ہلاک ساخت ارسلان نکرنا

جنین و فانی بجا آورده باشد و در پندر و سهان خصوصاً در ولایت سلطنت که از توابع بنگال است از قدم رسم شده بود که رعایا و مردم آنجا بعضی از فرزندان خود را خواجه سرانموده در عرض مالو اجنبی به حکام میدادند و این رسم رفتار فته بر دیگر ولایت نیز سراپت گردیده است. هر سال چندین اطفال فیاض و غطیوع نسل بخشدند و این عمل روح تامیم یافته بود و نیو لا حکم نودم که من بعد سه چکیش باین امر فتح فیما و آن دام نه نماید و خرید و فردخت خواجه سر ایان خود سال بالکل بر طرف باشد با سلام خان و سار حکام صوبه بنگاله فرمانها صادر گشت که هر کس مرتکب این امر شود تنبیه و سیاست نمایند و خواجه سر ایان خود سال زده هر کس که باشد بگیرند اغایت پیچ یک از سلاطین ساقی این توفیق نیاز نهادند اشاره الد تعالی در آنکه فرستنے چنان خواهد شد که این رسم مردو د بالکلیه بر طرف شود هرگاه خرید و فردخت خواجه پیش شده پیچ کس باین فعل ناخوش بپناید و آن دام نخواهد نمود و اسب سندے از جمله ایان فرستاده شاه عباس کسر طولیه ایان خاصه من بوده خانخانان مرحمت کردم آنقدر خوشحال شد که بشرح راست نیاید اخلاقی که باین کلان نهادن دخوبی اپسے تاغایت بر پندر و سهان نیاید و این دست و فیل فتوح را که در جنگ بی بدل است با بیست زنجیر دیگر یا دعایت نمودم چون گشتن سنگم که به همراهی مهابت خان نیعنی بود خدمات پسندیده به تقدیم رسانید در جنگ مردم را از انجام بر جقه بر پایه او رسیده تا بیست کس نایی او به قتل آورد و بود و فریب به سه هزار کس را تشیگر ساخت بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار سفر از شد در چهاردهم ماه ذکور حکم کردم که میزرا غازی متوجه فند خارشود از اتفاقات حسنہ مجرد آنکه میزرا ایه از بیکر روانه ولایت ذکور گرد و خبر فوت سردار خان حاکم آنجا رسید سردار خان از ملازمان مقرر و روشنایی میزرا محمد جلیل عم من بود تخته بیک اشتار داشت لطف منصب او را فرزندان او مرحمت نمود روز دشنبه میقدیم پیاده بقصد زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانے متوجه شدم اگر میسر بیود این راه بیشه و بسرمه پیمودم حضرت والد بزرگ او ارم بجهت ولادت من از فتحیور به اجیر که بیک صد و بیست کرد و است پیاده بزیارت خضرت خواجه میعنی الدین بن شجری چشمی متوجه گشته بودند اگر من بسر و پیغم این راه به پیمامیم نهوز چه کرد و باشم چون به سعادت زیارت شرف شدم عمارتی که پر بر رفته سوره شده بود و یدم نبوی که خاطر خواه من بود و بتظر در نیامد چرا که منظور آن بود که رزنه های عالم مثل این عمارت و معموره دنیا نشان ند هند چون در آن راه عمارت ند کو را ذخر و بیطاع این نوع امرے به ظهور آمد بالفرد و روانه لا ہو شدم عمارت این بہ سلیمان خود بیک طوزے ساخته بودند آخر الام بعضی نصرفات نموده شد تا آنکه مبلغ کلی صرف نموده سه چهار سال کار کرد و بودند فرمودم که در یگر بار عمارت ان ما هر باتفاق مردم صاحب و قوت بعفی جا پاران یو عکله فرار یافته بیند از نزد فته رفتہ عمارت عالی سامان پذیر گردید و باشی در غایت مفاابر در عمارت مفقره منوره ترتیب یافت در روازه در نهایت رفت و علیک مشتبه مnarها از سنگ سفید پرداخته ساخته

جملہ پانزده لک روپیہ کے موافقی پنجاه هزار تومان رایج ایران و چهل پنج لک خانی مطابق زر توران بوده باشد خچھ این عمارت عالی را به من شناو نیز ندارد پر روز یکشنبه می بت و سوم بخانہ حکیم علی پر تماشا سے ہوئے کہ مثل آن در زمان حضرت عرش آمیثانے در لاهور ساختہ بود با جمی از مقرون کہ آن حوض را نمی بردہ بودند فتحم حوض مذکور شنگز در شش گز است و در پہلو سے حوض خانہ ساختہ شده در غایت روشنی کہ راه بکان خانہ سعیم از درون آب است و آب ازان راہ بدردن دنی آید وہ دوازده کس در انداخت صحت بید اشتبہ از نقہ و خس اپنے در وقت او گنجید پیش کش نمود بعد از ملاحظہ خانہ در آمدان جمی از نزدیکان بد انجا حکیم را منصب دوہزاری سرفراز ساختہ بد و تخلیه معاوادت نمودم روز یکشنبه چهاردهم شعبان خانہ انان بہ عنایات کر شمشیر رصع و خلعت فیل خاصہ سرفراز گردیدہ بخدمت دکن فرض شد و راجح سورج سنگ کہ از تعینات خدمت نمکور بود پمنصب سہزاری ذات دوہزار سوار ممتاز گردید چون کمر بعرض رسید کہ از برادران و ملازمان تلفی خان آزار بر عیا و سکنه احمد اباد گجرات پرسد و فسطخت خوشان در دم خود بواجی نیتواند کرد ھویہ مذکور را از و تغیر نموده با عظم خان مرحمت نمودم و مقرر شد کہ خود در ملازمت بوده چنان گیر فلنجان پسر کلان او بہ نیابت اور داشت گرد و منصب جہانگیر قلی خان از اصل و اضافہ بہ سہزاری ذات دوہزار و پانصد سوار مقرر گردید و حکم شد کہ با تفاف موبہن و اس دیوان و سعد بیگ ہمدرانی شخصی صفات صوبہ مذکور را فیصل میداده باشد موبہن و اس پمنصب بیشتر صدی ذات رپانصد سوار و سعد بیگ بہ سه صدی ذات و بیک صد و پنجاہ سوار سرفراز گردید از نمده ہائے حضور تربیت خان پمنصب بمنصب صدی ذات و چار صد نفر و نھراں میں منصب سرفراز گشتہ بہتر خان کم محلی از احوال او نو شہ شده در ہمین روز ہادفات نمود و موسی خان پسر اور ابہ منصب پانصدی ذات رپکھد و سی سوار سرفراز ساختم پر روز چهارشنبه چهارم ذی جم جھر در از دختر خان عظم پسرے متول دشند نام اور ابلانہ اختر نہادم پر در ششم ماہ مذکور مقرب خان صورتے فرستاد کم عقیدہ فرنگیان ایست کہ این صورت شبیہ صاحفہ ایست در دفتیکہ ابلدرم بایزید بدست لشکر فیروزی اثر اپشان گفتا آمد نصرانی کہ در ان وقت حاکم استنبول بود ایلخی بانحفت و بایا فرستادہ اظہار اطاعت و بندگی نموده مصورے کہ ہمراہ ایچھ ساختہ بودند صورت آن حضرت راشیہ کشیدہ بردہ اگر این دعویی اعلیٰ داشته باشد پسچھے چڑھتہ پیش من بہتر ازین نخواهد بود چون بہ صورت وحیہ اولاد فرزندان سلسلہ علیہ آن حضرت مشاہی ندارد خاطر بہ راست بودن این سخن نسلی نمی شود

## جشن نوروز چهارم از جلوس مجاہون

تحویل حضرت نیراعظم فیض بخش عالم پر برج محل شب شنبه چهاردهم ذی الحجه <sup>۱۴۰۶</sup> هجری اتفاق افتاد و نوروزگانی افروز ببارے دفرخی آغاز شد. روز جمعه پنجم محرم شاندۀ حکیم علی دفات یافت. حکیم بنیظیر پادشاه علوم عربیه ببره تمام داشت. شرحی بر قاؤن در عهد خلافت والد بزرگوارم تایف نموده است که دش پرمش زیادتی داشت چنانچه صورت او برسپرست و کسی برداشته مخلأ بدباطن دشتری نفس بود درستیم صفر مزا برخورد اداره اخطاب خان عالم سرفراز ساختم از نواحی فتحور بهند دانه آور دند که باین کلاسنه تا حال دیده نشینیده بود نمودم که بوزان در آورده دسی دسه نیم سیر کشیده شد. در روز شنبه نوزدهم ربیع الاولی مجلس دزن فری در خانه والده بزرگوارم ترتیب یافت پاره ازان نزد برخور داشت که در ان روز جمع گشته بودند قسمت شد چون ظاهر گردید که بجهت نظام سلطنت و سراجام عهات صوبه دکن فردرست کریکه از شاهزاده هارادانه سازد بنا بر ان بخاطر رسید که فرزند پروری را باید فوت فرمودم که سامان فرستادن او نموده ساعت رخصت تعین نمایند. و مهابت خان را که به خدمت سرداری شکر قاهر را نامه مقرر تعین پرور پهلوت پیغمه خدمات حضور پدرگاه طلب راشنه بعد السرخان را به خطاب فیروز جلگی سرفراز ساخته بعوض ادعین نمودم و بعد الرزاق نجاشی را فرستادم که به جمیع منصبداران آن شکر حکم بر ساند که از لگنه خان مذکور پیروز نرفته شکر و شکایت او را عظیم مُثر شناسند و رچهارم جادی الاولی یکی از بربانیان که قبیله مفترانه بزخمی بظرگانه نمایند که بطرق نرماده پستان داشت و مقدار اریک پیاله قوه نوری هر روز شیر میداد چون شیر از نعمتهاست اکنی است و ماده پرورش بسیارست از جوانات است این امر غریب راشگون خوب داشتم ششم ماهند کو رخوم پسرخان عظم را به منصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز ساخته بجگومت و دارانی و لامیت سور نمود که بجونه گزمه مشهور است فرستادم حکیم صدر از این منصب پانصدی ذات دسی سوار ممتاز ساخته به خطاب سیخ الزمانه نامور گردانیدم در شانزدهم کوشش پر مرفع پر احمدان سلکه فرستاده شد درست دوم بست لک روپیه بجهت مد خیج شکر دکن که بهرابی پرور نماین بافته اند تجویل خزانی علیحده نموده پنج لک روپیه دیگر بجهت مد خیج پرور مقرگشت روز چهارشنبه بست و پیغم جهاندار که قبل ازین بهرابی قطب الدین خان گوکه بولایت بگله تعین یافته بود آمده ملازمت نمود بوقتی معلوم من شد که او مجند و بادززاد است چون خاطر متعلق به سامان دکن بود تایخ غره جادی الاخری امیر الامر از این مجند است مذکور تعین نمودم پر عنایت خلعت و اسپ سرفراز گردید کرم چند پسر جگنا نمکه را پهنه بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار نوخت

بهره‌ای پر دیز مفرغ فرمودم در چهارم ماه سی صد و هفتاد نفر سار احمد بے به کش را تا بهره‌ای عبد العبد خان مفرغ گشتند. یک صد ماس اسپ نیز از طوابیل سرکار فرستاده شد که هر کس از منصبه اداره احمد بیدار دیگر با در مردار بود که تجذیب اچل هزار روپیه می‌آمدند. خشم مرحمت شاپروز در شبینه بست داشتم بگذاش بمنصب پنج هزاری ذات در سه هزار سوار سفر از گردید و در ششم ماه ربیع را سے بیچ سکونت چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرمهندی بافت و به خدمت دکن فرض گشت و در شبینه نهم شاهزاده شهر پار از گجرات آمده طازمت نمود و در شبینه چهاردهم فرزند پر دیز را به خدمت نسبخیر ملک دکن فرضت نمودم خلعت داشت و اسپ خاصه فبلیا صه و کشمشیر و خبر مرضع غذایت شد و سرداران و امراء که بهره‌ای او نیعنی پافته بودند بقدر مرتبه و حالت خود به کشمشیر بسته اسپ و خلعت دفیل و کشمشیر و خبر مرضع خوشدل و سرفراز گردیدند هزار نفر احمد بے در لازمت پر دیز به خدمت دکن نیعنی نمودم در همین مدت با عرضنداشت عبد العبد خان آمد که رانیکه معمور را در کوهستان در جاها سے قلیل تعاقب نموده چند زنجیر فیل و اسباب او بدست افتاد چون شب در آمد جانی بینگ پا بردن برد و بدرفت چون کار را بردنگ ساخته ام غفریب گرفتار خواهد شد با به قتل خواهد رسید خان مذکور را بمنصب پنج هزاری ذات سرفراز ساختم و تسبیح مردار بید که به ده هزار روپیه می‌آرد و به پر دیز هنایت شد و چون دویت خاندیش برای بفرزند مشارایه داده شده بود قلعه اسپر را هم بد مرحمت کردم دسی صدر اس اسپ بهره‌ای او مفرغ گشت که با حدیان منصبداران و هر کس که لا حق غذایت باشد پر بد ده بست و ششم سیف خان پاره به منصب و هزار و پانصدی ذات و هزار و سی صد و پنجاه سوار سرفراز گردیده بخدمت فوجداری سرکار حصار مفرغ گشت و در شبینه چهارم شعبان یکصد زنجیر فیل بوزیر خان غذایت شد و در روز جمعه بیست و دوم حکم فرمودم که بینگ و بزرگ که نشاد فساد کلی است در بازارها نفوذ شد و قمارخانه ای ابر طرف سازند و دین با بنا کید تمام نمودم و در بیست و پنجم شیریز از شیرخانه خاصه آور دند که بگاوچنگ آمد از مردم بسیار بجهت نماشا ایستاده بوند جا عداز جو گین هم بود شیریز پکی از جو گیان که بر پنهان بود بظری بازی نه از رو غصب توجه شد اور ابر زمین آمد اخوت و چنانکه باده خود چفت پیشیده بمان طرق بالا سے جو گی برآمد و جنیدن گرفت و در زد و گیر هم همان طور حرکت نمود چند نوبت این حرکت از دو نوع آمد چون تما غذایت چین امرے دیده نشده بود و غذایت تمام داشته نشسته شد در دوم شهر رمضان غذایت خان حسب الام خان بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار سرفراز گردید فریدن خان بر لاس را به منصب و هزار و پانصدی ذات و ده هزار سوار ساختم هزار تو پچھ طلا و نقره و هزار روپیه در روز تحویل حضرت بیراعظم برج عقرب که با مطلع این شنکرات